

کندن کور با سوزن

بدن‌مندی کار زنان فرودست:
تصاویر و تأملات مردم‌نگارانه

اصغر ایزدی جیران*



◆◆◆ از خلال چند تصویر مردم‌نگارانه که در پی می‌آیند می‌خواهم از کار زنان در اجتماعات فرودست درکی فراهم آورم، اجتماعی که کارهای میدانی‌ام در سال‌های اخیر در آنها متمرکز بوده است. این تصاویر مردم‌نگارانه به کارم می‌آیند تا بتوانم بخشی از تجربه زیسته زنان را به چنگ آورم و آن را در بسترهای عمومی بزرگ‌تری قرار دهم.

چادرهای ییلاقی عشایر ترکمه، بهار ۱۳۹۱

چند سالی هست که در مورد دست‌بافته‌های روستایی آذربایجان پژوهش میدانی می‌کنم. بهار ۱۳۹۱ کنار چادرهای ییلاقی عشایر ترکمه در استان آذربایجان شرقی چادر زده‌ام تا از نزدیک روابط اجتماعی و معانی فرهنگی حول دست‌بافته‌های منحصر به فرد زنان این منطقه را، مشهور به «وَرَنی»، نوعی گلیم تک‌رو، بررسی کنم. اینجا، در این ارتفاعات ییلاقی، به دلیل غیبت اکثر مردانی که برای کارگری ساختمانی به شهرها می‌روند، جامعه‌ای تقریباً زنانه شکل گرفته است. من و همسرم چادر به چادر می‌گردیم، از ورنی‌های داخل چادرها عکس می‌گیریم و با دختران و زنان بافنده حرف می‌زنیم. من در جست‌وجوی رمزگشایی فرهنگی از طرح‌ها و نقوش این دست‌بافته‌ها هستم، ولی دائماً به بن‌بست می‌خورم. معانی مفروض مردم‌شناسی چون من تقریباً محوشده‌اند. فقط یک چیز باقی مانده است: ابژکتیویته محض دست‌بافته‌ها که بیشتر مناسب اقتصاد است تا فرهنگ. هرچه بیشتر درباره معنای نقوش و طرح‌ها می‌پرسم بیشتر با سکوت مواجه می‌شوم. تضادی میان من دانشگاهی و افراد مورد مطالعه در باب این دست‌بافته‌ها وجود دارد. من در جست‌وجوی استخراج و تفسیر یک جهان معنایی فرهنگ‌محور از دل دست‌بافته‌ها هستم و زنان بافنده در پی گذراندن امور معیشتی گره خورده با آن. گرچه تعابیر زیبایی‌شناسی بومی‌ای همچون «فاطمانه هانا اوزادیر» به معنای «کفش دوزک در حال بافتن هانا [نام دیگر ورنی] است» به عنوان استعاره‌ای از تشکیل رنگین‌کمان نقل می‌شود، اما تجربه زیسته زنان بافنده ما را از آسمان پرت می‌کند و باعث می‌شود که «در امر عادی و هرروزه سقوط کنیم» (داس،

ورنی‌ها به قیمت ناچیزی به دلان محلی یا منطقه‌ای فروخته می‌شوند. بافت یک ورنی با ابعاد قالیچه حدود سه ماه طول می‌کشد و تقریباً ۱۵۰ هزار تومان دستمزد دارد.

عکس: kamavali.ir



۲۰۰۷). ورنی‌ها به قیمت ناچیزی به دلان محلی یا منطقه‌ای فروخته می‌شوند. بافت یک ورنی با ابعاد قالیچه حدود سه ماه طول می‌کشد و تقریباً ۱۵۰ هزار تومان دستمزد دارد (ایزدی جیران، ۱۳۹۱). بافتن ورنی سخت است. اهالی ترکمه می‌گویند «اینه تن گور قازماخدی»، یعنی مثل کندن گور با سوزن است.

تبریز، تیمچه مظفریه، مرداد ۱۳۹۸

پسرجوان فروشنده از ریشه‌های عشایری و ذهنی باف بودن ورنی‌ها برای زن و مرد توریستی می‌گوید که قیمت ورنی با طرح خانه‌خانه را پرسیده‌اند. دستمزد ورنی‌ها در این هفت سال حدوداً دوبرابر شده است. فروشنده، که به دلیل دیدارهای پیشین می‌داند قبلاً درباره ورنی‌ها تحقیق کرده‌ام، معنای نقوش مختلف را برایم شرح می‌دهد:

«جالب است که بافنده‌ها نقوش حیوانات را داخل نقش مایه برکه انداخته‌اند. این یعنی حیات... این نقش یعنی چرخه حیات... این درخت نماد زندگی است... این حاشیه‌ها آب روان را نشان می‌دهند...».

فروشنده می‌گوید که یک زن پژوهشگر آلمانی آمده بود و تک تک این معناها را از او می‌پرسید و با وسواس ثبت و ضبط می‌کرد.

تعدادی از ورنی‌ها به دلان میرزا جلیل در بازار بزرگ تبریز رسیده‌اند. طرح‌های مختلفی از دست بافته‌ها روی هم چیده شده‌اند. اینجا ورنی‌ها به پنج، شش، هفت برابر دستمزدهای پرداخت شده

بدن زنان فقیر و حاشیه نشین مالازینال زود فرسوده می شود. بدن اینها فقط وسیله است، چیزی که باید تا سرحد امکان از آن کار کشید، از جمله کار تولید مثل. شیرۀ بدن زنان در همان ایام جوانی کشیده می شود و کالبدی بدون توان و انرژی برجای می ماند.



صعود کرده اند. افراد طبقات متوسط و مرفه داخلی و خارجی خریداران عمده اند. پشت این ظریف کاری زیبای زنان عشایر فقط حسی نوستالژیک از زندگی مجدد با بدویان دیده می شود (ایزدی جیران، ۱۳۹۴). تجربه زیسته خالقان این دست بافته ها اینجا هم به چشم نمی آید.

تبریز، محله مالازینال، بهار ۱۳۹۸

دار قالی به دیوار تکیه داده شده، جایی از خانه که همواره در معرض دید است. من و تیم مددکار کنار قالی نشسته ایم تا شنونده داستان یکی دیگر از خانواده های حاشیه نشین تبریز باشیم. فرش ابریشمی ریزبافت شش سالی می شود که نیمه کاره رها شده است. زن جوان پس از به دنیا آوردن آخرین فرزندش، بی آنکه فرصت رسیدگی به بدن تازه زایمان کرده و ضعیف شده اش را یافته باشد، درگیر کارهای طاقت فرسای منزل و مراقبت از چهار فرزندش شده است. با اینکه سنی ندارد اثری از شادابی جوانی در او دیده نمی شود. بدن و روانش تحلیل رفته و خسته است.

«اعصاب لاریم ناخوشدی. چیخیرام اوسده حوصلم توتیمیر. باشیم آغریز. بونیمین داماری آغریز. داوالار اثرالمیر» یعنی «اعصابم مریض است. وقتی می خواهم روی تخته بند فرش بروم و بیافم زود کلافه می شوم. سرم درد می کند. رگ گردنم درد می کند. داروها اثر نمی کنند.»

درد کمروگرفتگی گردن مانع ادامه کار روی قالی ریزبافت می شود. نمی تواند گردش را چپ و راست کند، نخ بردارد، گره بزند و ردیف های خالی را پر کند. فرش نیمه کاره آینه تمام نمای بدن فرسوده زن جوان است. خانواده امید داشت که بافت فرش تمام شود و خرج جهیزیه دختر نامزد شده را تأمین کند، ولی زن دیگر نمی تواند. بارها خودش را به پشت فرش رسانده، ولی نتوانسته بیش از چند دقیقه دوام بیاورد.

بدن زنان فقیر و حاشیه نشین مالازینال زود فرسوده می شود. بدن اینها فقط وسیله است، چیزی که باید تا سرحد امکان از آن کار کشید، از جمله کار تولید مثل. بدن فقیرای حاشیه نشین به یک شیء فروکاسته شده است. شیرۀ بدن زنان در همان ایام جوانی کشیده می شود و کالبدی بدون توان و انرژی برجای می ماند، مانند ماشینی که بی وقفه کار می کند، بدون اینکه به آن رسیدگی شود. مهم نیست که به حد کافی تغذیه شده یا از آن مراقبت های بهداشتی به عمل آمده است یا نه. مهم آن است که به تمامی مصرف شود، برای وظایف منزل، برای زاییدن، برای بالا و پایین رفتن از کوچه های صدپله ای، برای مراقبت از بچه ها، برای بافتن فرش یا دوختن کفش. شیوه زیست مالازینالی ها آنها را وامی دارد که بدن هایشان را خیلی زود و به سرعت مصرف کنند، بدون اینکه فرصت یا امکانی برای ریکاوری، بهبود یا بازیابی نیروهای از دست رفته یا صدمات وارد شده داشته باشند. این یعنی تولد جامعه مریض ها در پهنه بزرگ حاشیه نشین شمال تبریز، جایی که بدن محملی برای رنج و مریضی هاست، نه برای زندگی و لذت بردن.

زنان حاشیه نشین مالازینال همان روستاییان و عشایر منطقه قره داغ در آذربایجان هستند. سال ۱۳۹۳، زمانی که پروژه مطالعه زندگی عشایر را کنار گذاشتم و به مردمان حاشیه ای شده شهر پرداختم، گمان نمی کردم که همچنان در مورد همان عشایر و روستاییان میدان های پیشینم کار می کنم. پهنه عظیم حاشیه نشین

اینجا کار کردن زنان نه به معنای حضور اجتماعی است، نه به معنای استقلال و برابری یا هر معنایی که بخواهد بر فرودستی تاریخی آنها سرپوش بگذارد.



تبریز محل مهاجرت های فامیلی و طایفه ای عشایر و روستاییان منطقه بزرگ قره داغ آذربایجان است. زنان و مردان از زیست بوم های کشاورزی و دامداری، از دامنه های وسیع و ارتفاعات کوه های شهرستان های اهر، گلپیر، هریس و هوراند، به منطقه کوچکی از شهر تبریز مهاجرت کرده و در آنجا محاله شده اند. نوع فعالیت مردان تغییر کرده، اما زنان همچنان کار بافندگی را برای خودشان حفظ کرده اند. اینجا دیگر چندان خبری از ورنی نیست و عمدتاً قالی بافته می شود. شبیه چادرهای عشایر، در خانه های حاشیه نشینان تبریز هم اغلب می توان نشانی از دار قالی یافت. همان طور که طایفه ترکمه به بافتن ورنی مشهور است، در تصویر ذهنی از حاشیه نشینان تبریز هم بافتن قالی عنصری برجسته است. در هر دو مورد، فعالیت زنان است که چنین تصویرهای هویت بخشی را می سازد و باز در هر دو مورد تجربه زیسته زنان از بافتن دیده نمی شود و فقط محصولشان به چشم می آید.

چیزی عوضی گرفته شده!

بهره کشی مادی بازار فرش از هنر و کار زنان عشایر و حاشیه نشین کاملاً مشهود است، به ویژه وقتی که از میراث فرهنگی پشت نقوش و طرح ها به صورت ابزاری بهره برداری می کند. اما من برجسته اغلب نادیده این فعالیت عمدتاً زنانه تأکید می کنم: اینه ن گور قازماخ (کندن گور با سوزن)، که در سطح عینی و نه نمادین ترجمه اش می شود دردهای سر، آرتروز گردن، دفرمه شدن انگشت ها، متورم شدن مفاصل، کمردرد و کم سو شدن چشم ها. به این مجموعه باید ساعت های طولانی کار در اتاق های تاریک و نور خانه های شهری - برخلاف خانه های روستایی و چادرهای عشایری - و ارتباط زیاد با پشم و استنشاق ذرات آن را اضافه کرد که می تواند باعث ابتلا به انواع امراض ریوی و استخوانی شود. شدت این تأثیرات به حدی زیاد است که زنان بافنده زود از پا می افتند و مجبور می شوند دست از کار بکشند. با این حال، از آنجا که قالی بافی یکی از منابع اصلی درآمدشان است، تلاش می کنند این روزنه امید را تا آخرین دم از دست ندهند. اغلب آنها تا جایی که بدن دیگر نتواند بار کار پرمشقت قالی بافی را بکشد، به کار ادامه می دهند. زنان بافنده گاه به من می گفتند که «دای اعصابم چکبیر» (دیگر اعصابم نمی کشد). کار تا جایی ادامه می یابد که سیستم عصبی و توان فیزیکی به کلی فرسوده شود. قالی بافی کاری است که بدن را پیرو بیماری می کند و به تدریج می کشد. من با این ایده اغلب پذیرفته شده و جا افتاده برخی سازمان های مردم نهاد مخالفم که می خواهند به هر قیمتی برای زنان مشاغل خانگی ایجاد کنند، غافل از اینکه کارهایی از این سنخ، بدون در نظر گرفتن استانداردهای ضروری، در بلندمدت و گاه حتی در کوتاه مدت صدمات جسمی، روانی و مادی ایجاد می کنند که هزینه هایش به مراتب بیش از عایدی ناچیزش است. زنان قالی باف به چرخه ای از مریضی های مزمن و دائمی می افتند که، علاوه بر اینکه بخش قابل توجهی از درآمد خانواده را می بلعد، در سطح فردی زندگی روزمره آنها را توأم با دردهای گوناگون در اعضای مختلف بدن می کند و در سطح بین فردی هم آنها را از ایفای نقش های مربوط به خانه و خانواده، مثل مادری بازمی دارد.

قصدم از آوردن این تصاویر مردم نگارانه این بود که نشان دهم زنان در اجتماعات فرودست

روابط اجتماعی نابرابر معمولاً پشت‌واژه معصوم «فرهنگ» پنهان می‌شوند، جایی که دست‌بافته‌ها تجسم نمادین عصری فراموش شده‌اند و بافندگان رنجورشان کسانی‌اند که با میل و اراده در کار بازتولید میراث سنتی گذشته‌تکان هستند.



عشایری و شهری، در شرایطی که مشاغل فصلی و ناامن شوهرانشان نمی‌تواند اطمینان بخش باشد یا از پس هزینه‌های خانواده برآید، مجبورند از جانشان مایه بگذارند. اینجا کار کردن زنان نه به معنای حضور اجتماعی است، نه به معنای استقلال و برابری یا هر معنایی که بخواهد بر فردستی تاریخی آنها سرپوش بگذارد. در اجتماعات فقیر، کارها با اختیار انتخاب نمی‌شوند تا به شکوفایی و سلامت «خود» بینجامند، بلکه تحمیل می‌شوند. بار این اجبار را تن و روان ساکت زنان می‌کشد، همان‌ها که در جوانی پیر می‌شوند و در سکوت می‌میرند. مردان هم در چنین اجتماعاتی صاحب جایگاه شغلی چندان برتری نیستند. تن آنها هم با مشاغل کاری به تدریج خورده می‌شود. از این نظر، زنان و مردان در این اجتماع به شکل برابری تن و روان خودشان را ضایع و تباہ می‌کنند.

آنچه برای دلالت‌های محلی و منطقه‌ای و نیز بازارها و خریداران داخلی و خارجی نماد زیبایی و شکوه چشم‌نواز فرهنگ ایرانی و شرقی است برای خود آنها که خالق و تولیدکننده‌شان هستند رنج و بیماری می‌آورد. ورنی‌ها روی دیوارها نصب می‌شوند تا چشم‌ها را بنوازند و روح را تازه کنند و فرش‌های دست‌باف زیر پا انداخته می‌شوند تا تن و بدن خریداران گرم و نرم بماند. همان ورنی‌ها و فرش‌هایی که تن و بدن بافندگان را به درد می‌اندازند. روابط اجتماعی نابرابر باعث شده که زنان عشایر و حاشیه‌نشین برای لذت و سلامت خریداران برخوردارشان بیمار شوند و رنج ببرند. این تجربه زیسته زنان بدن‌مندی وضعیت تاریخی‌ای را نشان می‌دهد که بر بنیاد ساختاری نابرابر پا گرفته است. اما روابط اجتماعی نابرابر معمولاً پشت‌واژه معصوم «فرهنگ» پنهان می‌شوند، جایی که دست‌بافته‌ها تجسم نمادین عصری فراموش شده‌اند و بافندگان رنجورشان کسانی‌اند که با میل و اراده در کار بازتولید میراث سنتی گذشته‌تکان هستند. ناظران و تحلیل‌گران بسیاری تمایل دارند به جای واژه نامطلوب و آزاردهنده «نابرابری» از واژه مطلوب «فرهنگ» حرف بزنند و به این ترتیب دستان این زنان را ایزاری بدانند که از دل مدرنیته به سنت پل زده و لذت کشف جهانی دیگر را فراهم آورده است. اینجا به سادگی جای چیزی با چیز دیگر عوض شده است: «فرهنگ»، یعنی همان اشتیاق بازار و خریدارانش به نقوش «حیات» بخش دست‌بافته‌ها، با «نابرابری»، که بافندگان را مریض می‌کند و می‌میراند، عوضی گرفته شده است. ♦♦♦

* مردم‌نگار و عضو هیئت علمی دانشگاه تبریز

منابع

۱. اصغر ایزدی جیران، «بازار ورنی: زندگی‌نامه اجتماعی دست‌بافته‌هایی از لومه‌دره تا تهران»، جامعه‌شناسی هنر و ادبیات، ۱۳۹۴، ۱۷ (۱)، ص ۴۱-۶۱
۲. اصغر ایزدی جیران، تجسم فرهنگ در هنر: مردم‌نگاری ورنی‌های قره‌داغ آذربایجان، رساله دکتری، دانشگاه تهران، ۱۳۹۱
3. Veena Das, *Life and Words: Violence and the Descent into the Ordinary*, Berkeley, University of California Press, 2007

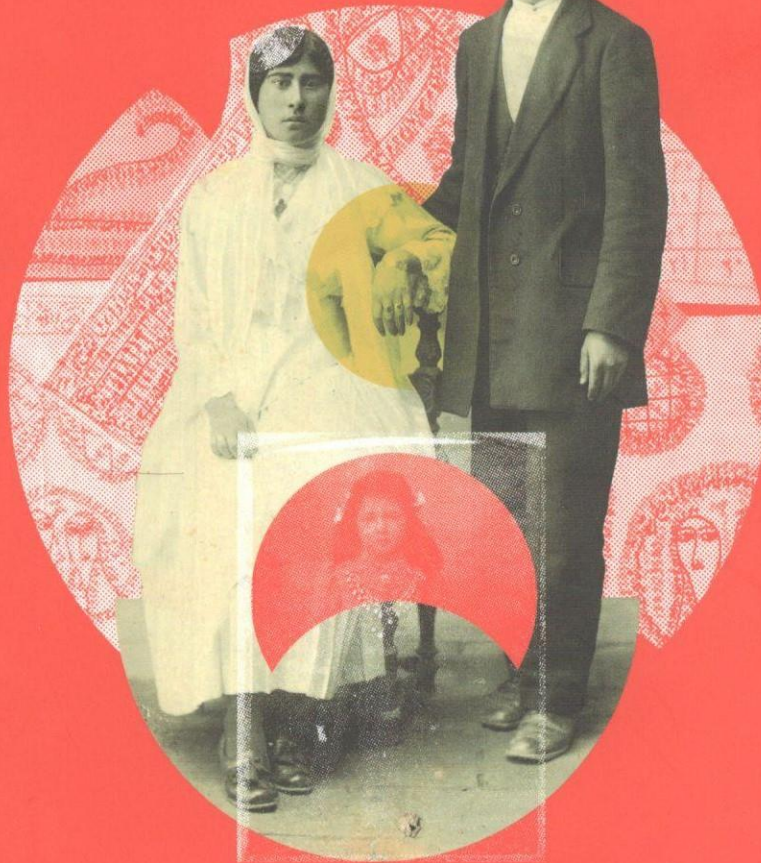
۳۶ زنان امروز

سال ششم، مرداد و شهریور ۱۳۹۸
صفحه، ۱۷۶، ۳۸۰۰۰ تومان

معیشت زنان
در میان چرخ دنده‌های
بازار و سیاست

متی زیاده؛
نابغه مهجور

نه فیلم‌ساز
روشنفکریم
نه فیلم‌ساز
ارزشی
گفت‌وگوبیا نرگس آبیبار



روح قانون یا اراده حاکم؟

سرگذشت قانون حمایت خانواده از انقلاب سفید تا انقلاب ۵۷